

الفصل الرابع: مقدمة الواجب

اصل این بحث از ثمره و اهمیت خاصی برخوردار نیست، اما اموری که مرحوم آخوند مبسوطاً بعنوان مقدمه ذکر می‌کند به مراتب از مطالب ذي المقدمه اهمیت بیشتری داشته و از مباحث بسیار مهم علم اصول است. لذا به ذکر این امور می‌پردازیم:

مقدمه اول:

بحث وجوب مقدمه واجب، در حقیقت بحث از وجوب نیست، بلکه بحث، از یک ملازمه است که آیا وجوب شرعی یک عمل با وجوب شرعی مقدمه اش، عقلاً ملازمه دارد؟ اگر ملازمه باشد وجوب شرعی هست، و اگر ملازمه نباشد وجوب شرعی نیست. لذا معلوم شد این بحث در علم اصول از مباحث عقلیه است، نه از مباحث لفظیه؛ چرا که موضوع بحث، دلالت صیغه امر بر وجوب مقدمه یا عدم دلالت آن نیست. بله؛ بحث از دلالت هیئت و لفظ امر بر وجوب خود متعلق می‌شود، اما هیچگاه از این بحث نمی‌شود که «هل تدل صیغة الأمر علی وجوب مقدمته ام لا؟». البته اگر ملازمه ثابت شود خود همان هیئت امر بر این وجوب مقدمه دلالت دارد، اما این بحث عقلی است که ملازمه وجود دارد یا نه؟

درضمن هیچگاه در علم اصول از این بحث نمی‌کنیم که آیا مقدمه واجب، واجب است یا نه؟ چرا که این بحث کاملاً فقهی است.

وجوب عقلی مقدمه، مورد اتفاق همه علماء است و تنها اختلاف در ناحیه وجوب شرعی است. زیرا طرفین این ملازمه وجوب شرعی است.

مرحوم آقای صدر در مقدمه بحث، توضیحی پیرامون وجوب دارد. و فرموده اند آنچه موجب نزاع و محلّ اختلاف در مسأله شده یکی از سه احتمالی است که در معنای وجوب داده شده، و آن سه احتمال از این قرار است:

لابدیت تکوینی، یعنی آن عمل بدون مقدمه قابل اتیان نیست که این همان معنای مقدمیت است. لابدیت عقلیه (عدم صحّة الاعتذار عن ترک ذي المقدمه بترک المقدمه)، یعنی اگر شخصی واجبی را ترک کند به دلیل فراهم نبودن مقدمات، این شخص عقلاً معذور نیست. مثل اینکه بگوید چون وضوء نداشتم، نماز نخواندم.

وجوب ارتکازی (بحیث لو التفت اليها لأوجبها)، یعنی اگر مولی ملتفت شود به این مقدمیت حتماً آن را طلب می‌کند، یا به عنوان تفصیلی، مثل يجب علیک الوضوء، و یا به عنوان اجمالی مثل اینکه بگوید مقدمات این واجب بر تو لازم است.

شهید صدر وجوب شرعی مقدمه را به معنای سوم دانسته اند که محلّ نزاع و تمام بحث همین معنای ارتکازی است.^۱

^۱ بحوث ج ۲ ص ۱۷۵

دو تعلیقه بر فرمایش مرحوم صدر

تعلیقه اول: «عدم صحت اعتذار» تفسیر مناسبی برای وجوب عقلی نیست. بلکه می بایست، وجوب عقلی را به معنای «ضرورت» دانست. یعنی به همان معنای ضرورت که در مباحث عقل نظری گفته می شود که «وجود المعلول واجبٌ عند وجود علته». مقدمه، ضروری الوجود است به این معنا که ذی المقدمه بدون مقدمه لایوجد، و این امری است واضح، چرا که در تعریف اخذ شده و وقتی می گوئیم مقدمه، یعنی مقدمه عبارت از امری است که وجود ذی المقدمه متوقف بر وجود اوست. عدم صحت اعتذار، خارج از محل بحث و ربطی به وجوب مقدمه ندارد چون آنچه در وجوب مقدمه مورد بحث می باشد یا وجوب عقلی است یا وجوب شرعی. و ماحصل بحث این است که، وجوب مقدمه: وجوب عقل نظری (به معنای ضرورت و لابدیت) را دارد؛ وجوب عقل عملی (بمعنای حُسن) را ندارد؛ إنّما الکلام در وجوب شرعی مقدمه است. پس این وجوب عقلی که می گوئیم یعنی ضرورت عقل نظری.

تعلیقه دوم: فرمایش کلی ایشان نسبت به وجوب ارتکازی و التفات، در صورتی که یک بحث عام که موالی عرفیه را هم شامل شود، صحیح است منتهی در علم اصول بحث از ملازمه دو وجوب شرعی است یعنی وقتی سخن از وجوب شرعی مقدمه می کنیم (یعنی قائلین به وجوب شرعی) دیگر وجوب ارتکازی در میان نیست بلکه وجوب فعلی است چون فرض وجود این التفات است و امکان ندارد شارع با علم کامل خویش التفات نداشته باشد. البته این اشکال مهمی نیست، اما نباید اصرار و تأکید بر وجوب ارتکازی داشته باشند، چرا که فرض، وجود قطعی این التفات در شریعت است و خود ایشان نیز التفات مولا را قبول دارد، لذا فرموده «لو التفت ..».

ج ۹۹ ۹۳/۱۲/۲۰

مقدمه دوم: تقسیمات مقدمه

مرحوم آخوند، برای مقدمه چهار تقسیم ذکر کرده است:

تقسیم اول: مقدمه داخلی و خارجی

اموری که در حقیقت و ماهیت مأموریه دخیل هستند را مقدمات داخلی گویند به گونه ای که قوام واجب به وجود آنهاست. مثل رکوع و سجود و ... در نماز و طواف و سعی نسبت به حج، که هرکدام از این مقدمات داخلی - اجزاء - نباشند وجود آن مأموریه مرکب نیز منتفی است. در مقابل مقدمه خارجی است که خارج از حقیقت و دایره ذات مأموریه است اما به نحوی واجب و مأمور به، بر آن متوقف است. مثل وضوء، که مقدمه نماز است اما جزئی از نماز نیست و همچنین طی مسافت با اینکه از اجزاء حج نیست اما مقدمه آن است.

وجه ذکر این تقسیم برای توجه به این نکته است که تنها مقدمات خارجی در محلّ نزاع داخل هستند. زیرا تحقق مقدمات داخلی، عیناً همان تحقق مأموریه است؛ یعنی وقتی مجموعه مقدمات حاصل شود ذی المقدمه نیز حاصل می شود. لذا نکته ملازمه وجود ندارد تا در مقدمه واجب از آن بحث شود.

تقسیم دوم: مقدمات عقلیه و شرعیه و عادیه

مقدمه عقلی، اموری است که عقلاً وجود ذی المقدمه متوقف بر وجود آن است. یعنی به حکم عقل محال و ممتنع است ذی المقدمه، بدون تحقق مقدمه، موجود شود. مانند طی مسافت برای حجّ.

مقدمه شرعی عبارت است از اموری که توقف ذی المقدمه بر آن به لحاظ شرعی است. یعنی وجود ذی المقدمه بدون وجود این امور، ولو عقلاً محال نمی باشد اما به حکم شرع محال است. مثل وضو که مقدمه شرعی نماز است زیرا بدون وضو هم می شود نماز خواند یعنی اتیان نماز - از تکبیر تا تسلیم - عقلاً موقوف بر وضو گرفتن نیست، اما شارع شرط صحّت در نماز را وضوی قبل از نماز قرار داده است. لذا توقف نماز بر وضو، توقف شرعی است و به همین جهت آن را مقدمه شرعی گویند.

و مراد از مقدمه عادیه این است که ذی المقدمه نه عقلاً و نه شرعاً هیچ توقفی بر مقدمه ندارد نیست یعنی هیچ محالی به حکم عقل و شرع در بین نیست اما عادتاً توقف فیما بین وجود دارد یعنی عادت مردم در اتیان ذی المقدمه، انجام مقدمه است. مانند خوردن سحری برای روزه (البته اگر بدون سحری قدرت بر روزه گرفتن نداشته باشد از مقدمات عقلی می شود).

مرحوم آخوند این تقسیم را دقیق نمی داند چرا که تمام مقدمات، عقلی است. این مطلب در خصوص مقدمه عقلی واضح است که طیّ طریق فقط عقلی است؛ اما در مقدمه شرعی، مراد ما از مقدمه، مقدمه الواجب است نه مقدمه العمل؛ مثلاً نماز، بما هو عمل متوقف بر وضو نیست بلکه نماز بما هو واجب متقیّد به طهارت است و نماز بما هو واجب عقلاً محال است بدون وضوء محقق شود. به عبارت دیگر واجب همان نماز مقیّده است که عقلاً امکان ندارد بدون وضوء در خارج ایجاد شود، همانگونه که تحقق حج بدون طیّ مسافت عقلاً محال است.

اما نسبت به مقدمه عادیه، مرحوم آخوند دو احتمال داده اند: ۱ - مراد از مقدمه عادیه - همانگونه که قبلاً بیان کردیم - این است که نوع مردم عادتاً برای اتیان ذی المقدمه، اینگونه مقدمات را اتیان می کنند مثل سحری خوردن نوع مردم برای اتیان روزه ماه رمضان. بنابراین تعریف، مقدمه عادیه از محلّ بحث خارج است زیرا قطعاً هیچ توقف و ملازمه شرعی و عقلی بین وجوب مقدمه و ذی المقدمه در این قسم نیست. ۲ - مراد از مقدمه عادیه، اموری است که فی نفسه لازم نیستند اما نسبت به فرد خاصی لازم الاتیان است یعنی ذاتاً ذی المقدمه بر این مقدمه وابسته نیست ولی در حال حاضر و به صورت عادیه تحقق ذی المقدمه بدون تحقق این مقدمه محال است. مثل صعود

علی السطح که ذاتاً محال نیست بدون ابزارهای لازم به سطح برسیم مثلاً محال نیست که خداوند به بعضی انسانها قدرت پریدن و یا طی مسافت بدون لوازم مادی عطا کند اما انسان عادی که چنین قدرتی ندارد برای صعود علی السطح نیاز به نصب سلم دارد. پس برای این چنین انسانی نصب سلم مقدمه ای عادی است. لذا بنابر تعریف دوم، در مقدمه عادی توقف ذی المقدمه بر مقدمه عقلی است البته فعلاً نه ذاتاً. یعنی عقلاً محال است بتواند بدون نصب سلم صعود کند. البته این محال وقوعی است، منتهی در بحث مقدمات عقلی فرقی ندارد استحاله، ذاتی باشد یا استحاله وقوعی باشد.

پس در نهایت مرحوم آخوند در تقسیم دوم نیز می فرماید یک قسم مقدمه بیشتر نداریم و آن هم مقدمه عقلی است که محل بحث ماست «ما يتوقف عليه وجودُ ذي المقدمَةِ عقلاً».

تقسیم سوم: مقدمه الوجوب و الوجود و العلم و الصحّة

مقدمه وجوب، یعنی وجوب متوقف بر آن است، مثل وجوب حجّ که موقوف بر وجود استطاعت است. این قسم مقدمه از محل بحث خارج است زیرا قبل از وجود استطاعت، اصلاً وجوبی نیست که بحث از لزوم مقدمه لازم آید. و بعد از وجوب حجّ هم مقدمه ایجاد شده و معنا ندارد بعد از ایجاد مقدمه، از وجوب آن بحث شود، زیرا تحصیل حاصل و ایجاد موجود است.

مقدمه وجود، مانند طی مسافت برای حجّ که وجود و تحقق خارجی ذی المقدمه - حج - بدون ایجاد مقدمه - طی مسافت - محال است. و تمام بحث ما در باب مقدمات، در همین مقدمه وجود است.

مقدمه علم، به اموری اطلاق می شود که بدون این امور علم به امثال حاصل نمی شود. مثل مکلفی که علم به نجاست یکی از دو لباسش دارد، وظیفه اش اتیان دو نماز است. نمازی که در لباس طاهر خوانده و خودش هم نمی داند کدام نماز است، فرد مأمور به و واجبی است که امثال شده است. اما نماز در لباس نجس، نه فرد واجب است، و نه مقدمه وجود واجب. اما فرد واجب نیست چون نماز با لباس نجس باطل است و مقدمه وجودی هم نیست چون نماز خواندن در لباس طاهر موقوف بر نماز خواندن در لباس نجس نیست یعنی بدون خواندن نماز با لباس نجس هم می شود در لباس طاهر نماز خواند. اما چون علم به امثال، بدون نماز با لباس نجس حاصل نمی شود لذا در اصطلاح به این نماز، مقدمه علمی یا مقدمه العلم بامثال گویند. اما آیا شرعاً بر مکلف واجب است که احراز کند و علم به امثال پیدا کند؟ بله ممکن است و فی نفسه محال نیست که احراز و تحصیل علم بر مکلف واجب باشد، اما ملازمه ای که در محل بحث مطرح است در اینجا وجود ندارد بلکه ملازمه فقط در مقدمه وجودی است. بله مقدمه العلم، عقلاً لازم است زیرا تا احراز امثال نکند احراز امن از عقوبت هم ندارد؛ چون زمانی مستحق عقوبت نیست که امثال را احراز کند (به مفاد قاعده اشتغال). پس ولو ممکن است مقدمه علمیه شرعاً هم واجب باشد اما به نکته ای که در بیان ملازمه خواهد آمد، این مقدمه نیز از محل بحث خارج است.

مقدمه صحّت، همان مقدمه شرعی است که به مقدمه وجود برمی گردد. یعنی شرط صحّت نماز همان وضو است هر چند شرط وجود نماز نیست اما شرط وجود واجب هست. در نتیجه این تقسیم فقط سه قسم دارد، مقدمه وجوب، مقدمه وجود و مقدمه علم.

تقسیم چهارم: مقدمه متقدم و مقارن و متأخر

مقدمه متقدم باید قبل از ذی المقدمه ایجاد شود، مثل وضو و غسل؛ مقدمه مقارن مثل استقبال در نماز، باید مقارن با واجب ایجاد شود؛ و مقدمه ای که باید بعد از ذی المقدمه ایجاد شود تا ذی المقدمه فرد واجب شود را مقدمه یا شرط متأخر گویند همانند صوم مستحاضه، که غسل در شب، شرط صحّت صوم روز قبل است. تمام بحث در این است که آیا مقدمه متأخر معقول است یا نامعقول؛ و اگر معقول است چگونه تفسیر می شود.

ج ۱۰۰ ۹۳/۱۲/۲۳

شبهه مطروحه (تقدّم و تعاصر جزء العلة بر معلول)

وزان هر مقدمه نسبت به ذی المقدمه، وزان جزء العلة است به معلول؛ و از طرفی می دانیم علت تامّه بتمام اجزائه، وجوداً بر معلول و مشروط، تقدّم رتبی و تقارن زمانی دارد. حال چگونه ممکن است ذی المقدمه و معلول، متقدّم بر مقدمه و علت خود باشد؟! در حالیکه هیچگاه معلول بر جزء العلة زماناً مقدّم نمی شود.

مرحوم آخوند این اشکال را تعمیم داده و فرموده است همانگونه که جزء العلة و شرط بر معلول و مشروط زماناً متأخر نمی شود، زماناً متقدّم هم نمی شود، بلکه دائماً باید مقارن باشند یعنی آن وجود علت، آن وجود و تحقق معلول است و آن انعدام علت، آن انعدام معلول است کما اینکه آن وجود و انعدام معلول، آن وجود و انعدام معلول می باشد. به عبارتی، در نظر مرحوم آخوند، اشکال فوق اختصاص به مقدمه متأخر ندارد، بلکه در مقدمه متقدّم نیز جاری است. لذا به همین مناسبت علماء در مقام حلّ شبهه مذکور بر مقدمه متأخر و مقدمه متقدّم، بر آمده اند. پس فعلاً به بحث شرط متأخر می پردازیم که آیا شرط متأخر فی نفسه معقول است یا نامعقول؟ و در ضمن آن، از شرط متقدّم نیز بحث می کنیم.

شرط متأخر

برای حلّ این اشکال، باید در سه مقام بحث کنیم:
الشرط المتأخر للوجوب؛ الشرط المتأخر للواجب؛ و الشرط المتقدّم.

مقام اول: شرط متأخر وجوب

به عنوان مثال، حجّ یکی از واجبات شرعیه است که شرط وجوب آن استطاعت است. یعنی وجوب حجّ وقتی حاصل می شود که بعد از بازگشت باید واجد اموالی به قدر کفایت باشد، به نحوی که اگر واجد مال نباشد آن حجّی که زماناً متقدّم است و قبلاً انجام داده، وجوب ندارد. و همچنین در بیع فضولی، که شرط صحت آن، اجازه لاحقّه است. البته وزان صحّت به وزان وجوب است یعنی به عبارتی وقتی صحّت یا «وجوب وفاء به عهد» هست، که اجازه لاحق بیاید.

تحقیق در مساله

با توجه به اینکه مراد ما از وجوب گاهی جعل، گاهی مجعول و گاهی ملاک الواجب است، لذا این شرط المتأخّر، یا شرط جعل است، یا شرط مجعول است و یا شرط ملاک. پس برای تبیین و تحقیق مسأله، در این سه صورت، شرط متأخر را جداگانه بررسی می کنیم.

شرط الجعل: جعل دو اصطلاح دارد: تارةً مراد از جعل عملية الجعل است و گاه ممکن است مراد از جعل، حکم کلی منتج از عملية الجعل باشد. در مصطلح آخوند جعل، همان عملية الجعل است نه حکم کلی؛ لذا در این بحث، وقتی می گوئیم جعل، منظورمان تشریح و عملية الجعل است. در جعل (همان تشریح یا عملية الجعل) شرط متأخر نداریم، دائماً شرط متأخر به شرط متقارن برمی گردد. مثلاً شارع وقتی می خواهد وجوب نماز عند الزوال را جعل کند، لازم نیست زوال محقق شود! همین که نماز عند الزوال را تصور کند کافی است. چون تشریح امری متقوم به ذهن و نفس است. لذا خصوص تصور برای جعل کافی است که تصور هم دائماً شرط مقارن است، یعنی حین تشریح در افق نفس حاصل است. پس در وجوب بمعنی الجعل، هیچگاه شرط متأخر نداریم. (جعل به معنای حکم کلی، هم منتج از همان عملية الجعل است لذا شرائط عملية الجعل همان شرائط حکم کلی است. این جواب مرحوم آخوند مورد قبول علمای دیگر است.)^۱

شرط المجعول (شرط متأخر وجوب بمعنی المجعول): مجعول همان تکلیف جزئی است، مثل يجب الحجّ علی زید و لایجب الحجّ علی عمر. محذور شرط متأخر، نزد کسانی که مجعول را قائلند، این است که چون فعلیت مجعول، منوط به فعلیت موضوع است و شرط هم از اجزاء موضوع می باشد؛ چگونه ممکن است تکلیف الآن فعلی شود در حالیکه موضوعش بعداً فعلی می شود؟! لذا شرط متأخر در مجعول محال است.

لذا مرحوم میرزای نائینی منکر تصور شرط متأخر در مجعول شده و می فرماید امکان ندارد مجعول، شرط متأخر داشته باشد. و حال آنکه همه علما، حیات عند الموسم را شرط فعلیت وجوب حجّ، قراردادده اند؛ لذا قبل از موسم، حیات لازم نیست ولو سنّت الهی اینگونه است که اگر حیات مرتفع شد دیگر بر نمی گردد اما اگر کسی قبل از موسم زاد و راحله داشته باشد و در این اثناء حیات هم زائل شود (مثل شخصی که در کُما به سر می برد)، و در ایّام موسم حیات وی برگردد، وجوب

۱. کفایة الاصول ص ۹۳

حجّ برایش فعلی است. منتهی این موارد را مرحوم میرزا به شرط مقارن برمی گرداند. یعنی شرط وجوب حجّ حیات نیست بلکه ملحقیت بالحیة است و ملحقیت شرط مقارن است.^۱ در مقابل متأخرین از مرحوم میرزا همانند محقق خوئی و شهید صدر قائلند که شرط متأخر در مجعول ممکن است؛ هر چند در جعل شرط متأخر را به شرط مقارن برگردانند.

تحقیق در مسأله: در اینکه مجعول، امری واقعی یا اعتباری یا وهمی است سه نظریه مطرح شده است:

بعضی تکلیف فعلی را از امور واقعی دانسته اند چرا که امور انتزاعی دائماً واقعی هستند و این احتمال فعلاً مظنون ما هم هست. بعضی مثل مرحوم آقای خوئی مجعول را از امور اعتباری می دانند مانند علقه ملکیت بین زید^۲. و در قول سوم، مرحوم آقای صدر قائل است که تکالیف فعلیه از امور موهوم است.^۳

یک اتفاق نظر هست که مجعول و تکلیف جزئی از امور حقیقی نیست. لذا واضح است که این امور می توانند شرط متأخر داشته باشند. زیرا در عالم واقع و عالم وهم و اعتبار تأثیر و تأثیری نیست تا امر معدومی بخواهد مؤثر در یک امر موجود یا متأثر از یک امر موجود واقع شود. چون اشکال مرحوم میرزا این بود که در فرض بودن شرط مقارن، اگر مجعول فعلی شود لازم می آید امر معدوم در موجود مؤثر واقع شود و اگر در ظرف وجودش مؤثر واقع شود لازم می آید امر معدوم از امر موجود متأثر شود چون فرض این است که در ظرف شرط، دیگر مجعولی نیست.

در نتیجه شرط متأخر در مجعول، معقول است. و خواهیم گفت فقط در همین مورد فرض دارد، و آنچه در فقه مهم است فقط همین مجعول است، نه جعل.

لذا اشکالی ندارد که حجّ الآن واقعاً بر من واجب باشد اما مشروط به یک شرط متأخر است. یعنی وقتی استطاعت آمد وجوب حجّ هم فعلی می شود و احراز شرط متأخر (بقاء و حیات حین الموسم) هم یا به اطمینان است و یا به استصحاب و یا به سیره ای از متشرّعه می باشد؛ لذا مقدمات سفر را فراهم می کند. و نیز زنی که می داند بعد از ظهر حائض می شود، لازم نیست از اول صبح امساک کند.

ج ۱۰۱ ۹۳/۱۲/۲۴

شرط الملاک؛ آیا در ملاکی که سبب ایجاب عمل شده، شرط متأخر معقول است یا نه؟
محدور شرط متأخر در ملاک این است که نفس ملاک و مصلحت از امور حقیقی است و شرط متأخر، در امور حقیقی تصور نمی شود.

۱. اجود التقريرات ج ۱ ص ۳۲۸

۲. محاضرات ج ۲ ص ۱۳۵

۳. بحوث ج ۲ ص ۱۹۴

اما مرحوم آقای صدر، شرط متأخر را در ملاک قابل تصوّر می داند و در یک مثال عرفی به توضیح آن می پردازد

برای عبد تهیه هیزم و زغال برای زمستان، دارای ملاک است و آن هم حفظ جان و سلامتی از سرمای زمستان است و منتهی چون تهیه هیزم در زمستان ممکن نیست می بایست قبل از ورود زمستان، هیزم لازم را تهیه کند. منتهی؛ زمانی تهیه هیزم لازم در تابستان ملاک دارد که حیات او در زمستان باقی باشد و الا اگر قبل از زمستان فوت کند در تهیه زغال و هیزم هیچ مصلحت و ملاکی نبوده است. به عبارتی آینده نگری وقتی ملاک دارد که آینده ای باشد. پس در مثال ایشان، یک امر متأخر که عبارت از بقای حیات در زمستان است دخیل در امر متقدّم یعنی تهیه و شراء هیزم می باشد و تا آن شرط متأخر نباشد ملاکی برای امر متقدّم وجود نخواهد داشت.^۱

نقد کلام مرحوم آقای صدر: اگر امر متقدّم از امور وجودی و حقیقی باشد هیچگاه امر متأخر نمی تواند در آن مؤثر باشد چون معنا ندارد امر متأخری که معدوم است در امر متقدّمی که بالفعل موجود است دارای اثر باشد مگر اینکه آن امر متقدّم از امور واقعی یا وهمی و اعتباری باشد همانند مثال مرحوم آقای صدر، که واجدیت شراء و تهیه هیزم از امور واقعی است نه از امور وجودی مثل قبلیت امروز نسبت به فردا که قبلیت امروز واقعاً موقوف بر وجود فرداست، لذا اگر امروز بساط دنیا جمع شود و این جهان معدوم شود قبلیت مزبور، دیگر وجود نخواهد داشت.

نتیجه بحث در مقام اول:

شرط متأخر نسبت به جعل، وجود ندارد چون جعل از امور حقیقی است. اما مانعی در شرط متأخر نسبت به مجعول نیست، چون مجعول از امور حقیقی نیست بلکه از امور واقعی یا اعتباری و یا وهمی می باشد. و در ملاک وجوب نیز اگر از امور حقیقی باشد شرط متأخر معنا ندارد و اگر از امور واقعی باشد، متأخر می تواند مؤثر و شرط واقع شود.

مقام دوم: شرط متأخر واجب

مثال مشهور: زن مستحاضه ای روزه گرفت و شب غسل به گردن او آمد، اگر غسل لیلیه انجام داد روزه او صحیح است.

تفاوت شرط واجب با شرط وجوب: شرط وجوب دائماً شرط اتصاف ترتّب است یعنی قبل از آمدن شرط اصلاً عمل، ملاک ندارد یعنی فقدان شرط مساوق با فقدان ملاک است. مثلاً اگر شخص غیر مستطیع، حجّ بجا بیاورد ذمه او بریء نشده چون حجّ او بدون ملاک بوده است. اما به شرائط واجب اصطلاحاً شرط استیفاء اطلاق می شود یعنی عمل بدون آن شرط ملاک دارد و لکن استیفای عمل امکان ندارد مثلاً عند الزوال نماز ظهر نسبت به من ملاک دارد منتهی اگر بدون وضو نماز خواندم آن مصلحت، به دست نمی آید. مثال عرفی از مرحوم استاد، میرزا جواد تبریزی: داشتن کفش

۱. مباحث ج ۲ ص ۳۵۶

برای انسان بدون پا ملاک ندارد یعنی شرط اتّصاف ملاک، داشتن پا می باشد و اما کسی که پا دارد اما پول تهیه کفش را ندارد شرط استیفای ملاک را ندارد لذا اگر بر فرض محال کسی بدون تمکّن، کفش داشته باشد، این کفش ملاک دارد و تنها نقش پول، استیفای آن ملاک است. و یا مثلاً قرص تقلّبی فاقد ملاک است و قرص دارویی ملاک دارد منتهی زمانی مؤثّر واقع می شود که با خوردن آب همراه باشد. حال اگر شخصی قرص تقلّبی را خورد و شخص دیگر قرص دارویی بدون آب را، عمل شخص اول اصلاً فاقد ملاک بوده اما شخص دوم ملاک بوده اما نتوانسته ملاک را بدست بیاورد. پس شرط استیفاء را شرط واجب و شرط اتّصاف ملاک را شرط وجوب می گویند لذا ممکن است امر واحدی مثل طلوع فجر، در عین اینکه شرط استیفای ملاک صوم باشد، شرط اتّصاف ملاک نماز صبح نیز باشد.

و اما اشکال در شرط متأخر واجب: هر واجبی که دارای شرط و مقدمه ای باشد آن واجب نسبت به مصلحت، مقتضی است و شرط الواجب هم شرط در تأثیر است. مثل نار که مقتضی احتراق؛ و شرط احتراق، مجاورت بین النار و الخشب است پس نار، علّت تامّه احتراق خشب نیست بلکه مقتضی و علّت ناقصه است. لذا اگر گفتیم وضو شرط صلاة است به این معناست که صلاة، نسبت به ملاک (انتهای از فحشاء) مقتضی است و شرط فعلیّت مقتضا (واجب)، وضو است. و به طور کلی هر گاه واجب، شرطی داشته باشد واجب نسبت به ملاک، مقتضی به حساب می آید و شرط واجب هم، شرط تأثیر مقتضی در مقتضا می باشد که به قول علماء، شرط یا متمّم فاعلیّت فاعل است و یا متمّم قابلیّت قابل. حال در مثال مانحن فیه که روزه زن مستحاضه، مقتضی، و شرط آن غسل در لیل است؛ یا باید بگوییم زمانی که روزه می گیرد مقتضا و مصلحت حاصل است که در این صورت لازم می آید امر معدوم (غسل) در امر موجود مؤثّر باشد و یا اینکه بگوییم در حال حاضر مصلحت حاصل نیست بلکه زمانی که غسل می کند مصلحت و مقتضا حاصل می شود که لازمه این فرض، تحقق مقتضا بعد از انقضای مقتضی است یعنی دوباره لازم می آید که صوم معدوم در مصلحت موجود مؤثّر باشد؛ لذا شرط متأخر در واجب اصلاً قابل تصویر نیست.